

... و این هم خاطرات کیسه کیش صادق هدایت!

اشاره:

این خاطرات را به کسانی تقدیم می‌کنم که اگر هوس کردند درباره نوغ و جنون صادق هدایت کتاب جدید و بدیعی مرقوم فرمایند، خاطرات دلاک او را هم در کنار اظهارنظرهای آخرین کسانی که صادق هدایت شناس شده‌اند بگذارند. مطمئن هستم خاطرات «دلاک صادق هدایت» خالی از هرگونه حب و بغض و جنجال‌طلبی و شهرت‌جویی است و شاید یکی از صمیمانه‌ترین اظهارنظرها درباره او باشد.

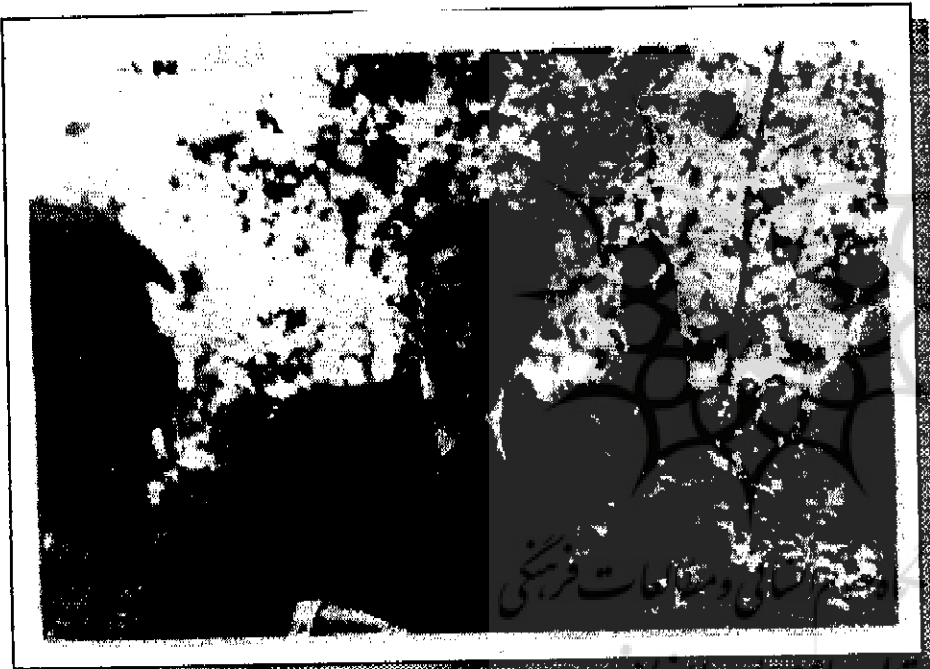
بی‌تردید خوانندگان آگاه توجه خواهند کرد این نوشته تعریضی است به کسانی که یا برای کسب شهرت خاطرات و موضوعاتی بی‌اساس را به صادق هدایت نسبت می‌دهند و یا از سر تعصب و کوردلی جایگاه هنری و اندیشه‌های نوآورانه‌اش را سخیف و بی‌ارزش و خودش را موجودی سراپا عیب معرفی می‌کنند.

جهانگیر هدایت

چنته خاطره‌نویسان درباره صادق هدایت تقریباً ته کشیده است. دوستانش در حد شفافیت حافظه و دیده‌ها و شنیده‌هایشان خاطرات خود را درباره او نوشتند. از این گذشته، اکثر دوستان هدایت از بند زندگانی رسته و اکنون بر ما معلوم نیست در آن دنیا با دوست قدیمی خود صادق هدایت کتاب‌های بهشتی می‌نویسند یا جهنمی. آخرین نسل دوستان هدایت هم حالا خود سن و سالی دارند و اگر از این به بعد کسی مدعی شود که با صادق هدایت دوست بوده، باید تصور کرد روی زانوی او می‌نشسته و برای او «عروسک قشنگ من مخمل پوشیده» را می‌خوانده است. که البته چنین فردی نمی‌تواند خاطرات نویسی بشود و اظهار فضل کند، مگر آن‌که دروغ و راست را با هم پیامیزد و مثلاً بعد از مرگ هدایت در خیابان کوشک! برود پدر هدایت را ملاقات کند! (۱) برادرها و خواهرهایش هم که جملگی از این دار دنیا رفته‌اند. ناشر کتاب‌های صادق هدایت هم که بعد از مرگ او ناشر آثار او شده بود، و گویا خواب‌نما شده بود،

خاطراتی نوشت که بدجوری قلبی از آب درآمد زیرا چنان زمان و مکان و اتفاقات نسبت داده شده به صادق هدایت با هم غیرمرتبط بودند که نوعی «جوک» تلقی شد. ولی یک نفر مانده بود تا درباره هدایت خاطره بنویسد؛ یک نفری که با او روابط نزدیک و عریانی هم داشته است: دلاک حمام صادق هدایت!

سرود می‌خوانند و... و سازمان حفظ میراث فرهنگی مملکت هم به گونه اعجاب‌انگیزی خانه این نویسنده شهیر معاصر را از قلم انداخته و برای حل مشکل، صورت مسأله را پاک کرده است. (۲) این بنا یک خانه قدیمی بود که حمام نداشت. در نتیجه همه ساکنان آن برای استحمام و زدودن شوخ از تن ناگزیر بودند بروند حمام عمومی. حمام‌های



تصویر منتشر نشده‌ای از صادق هدایت این عکس در واپسین سال‌های زندگی وی برداشته شده است

آن ایام یک محل عمومی داشت که خلق‌الله در آن لنگ به کمر، آزادانه رفت و آمد می‌کردند و احتمالاً در خزینه آن با آب مفت و مجانی برای خود دوش می‌گرفتند. دلاک‌ها هم در همان محوطه به کلیه امور حمامیه، از جمله کیسه کشی، لیف مالی، صابون مالی، سرشستن، سرتراشیدن، مش و مال دادن و دیگر کارها می‌پرداختند. البته حمام‌ها، نمره‌های خصوصی هم داشتند که مشتری‌ها به صورت تک نفری یا خانوادگی با پرداخت حق آب بیشتری از آن‌ها استفاده می‌کردند. نزدیک‌ترین و بهترین حمام به خانه صادق هدایت

آن وقت‌ها خانه‌ها نه لوله کشی گاز شهری داشت، نه لوله کشی آب داشت و نه خیلی چیزهای دیگر. مردم ساده و بی‌پیرایه زندگی می‌کردند که البته خیلی خوشبخت‌تر از مردم این زمانه بودند. خانه پدری صادق هدایت که در حال حاضر مهدکودک صادقیه است از این قاعده مستثنی نبود. به عنوان معترضه لازم است عرض شود که اکنون در این خانه بچه‌ها «جمجمک برگ خزون - مادرم زینب خاتون - گیس داره قد کمون» را می‌خوانند «اتل مثل تو توله» بازی می‌کنند، «ما بچه‌های گرگیم - از سرمای بمردم» را دسته‌جمعی می‌خوانند.

می داد. هیچ کس را ندیدم مثل او انعام بدهد. مثل این که از این کار خودش خجالت می کشید. خیلی آرام و متواضعانه، مثل کسی که بخواهد یواشکی کاری را انجام بدهد پول را به من می داد. سرش پایین بود و هرگز به من نگاه نمی کرد. کسان دیگری هم به من انعام می دادند، اما گویی دارندارث پدرشان را می دهند، اما صادق هدایت گویی داشت ارث پدر مرا به من می داد. (۴) من دیدم این طور نمی شود که صادق هدایت قصه و نقل بنویسد و معروف شود ولی من توی حمام زرنگار یک دلاک بی مقدار بمانم و هیچ کس مرا نشناسد. به همین مناسبت آنقدر زور زدم (حتی بیشتر از زوری که برای مشت و مال دادن یک آدم کشتی گیر لازم بود) تا شعر زیر را سرودم:

من کیم؟ گل بیوی لنگ به کمر
که زنم لیف و کیسه بر تن و سر
کار من شستشو و دلاکی است
دائماً مشت و مال و بی باکی است
آب حمام ما کمی داغ است
کارفرمای ما بسی چاق است
کار من از یام تا شام است
چاشنی کار بنده انعام است.

مدتی بعد شنیدم که او در خارجه خودش راکشته است. خدا او را رحمت کند. شاید اگر دلاک شده بود حالا زنده بود و دلاکی خودش را می کرد و روزی خود را از راه دلاکی در می آورد!



(۱) ناشر آثار هدایت مدعی شده بود پس از مرگ هدایت در خیابان کوشک به ملاقات پدر هدایت رفته در حالی که آن خانه چند سال قبل فروخته شده و خانواده هدایت به خیابان نویا (سمیه) فعلی نقل مکان کرده بودند.

(۲) خانه پدری هدایت که قرار بود موزه صادق هدایت شود به مهدکودک تبدیل شده است. (در آخرین لحظاتی که ماهنامه آماده چاپ بود خبردار شدیم خانه این نویسنده با شماره ۲۴۹۱ در فهرست آثار میراث فرهنگی به ثبت رسیده است - ماهنامه)

(۳) دکتر پرویز ناساتل خانلری در سال ۱۳۴۶ در مصاحبه ای گفته بود صادق هدایت سواد درست حسابی نداشته است.

(۴) صادق هدایت در دادن هدیه و انعام و از این قبیل کارها بسیار کم رو و متواضع بود.

حسابی هم نداشتم. یکی از دهاتی های آشناگفت بیا دلاک بشو. اول مرا فرستادند به قسمت عمومی حمام و آنجا وردست دلاک های پرسابقه مشغول کارآموزی شدم که حالا می گویند آموزش ضمن کار. در مدت زمان کوتاهی همه فوت و فن های دلاکی را یاد گرفتم و آن وقت مرا آوردند به قسمت نمره های خصوصی. در جریان کار در نمره های خصوصی بود که با صادق هدایت آشنا شدم. مردی بود ریزنقش، لاغر، با پوست سفیدرنگ، صورتش هم رنگ پریده بود، چشم هایش رنگ خاصی داشت، تقریباً میشی بود. موهای صاف و سیاه رنگی داشت. به خودش لنگ می بست و خیلی دقت داشت لنگ برقرار باشد. خیلی سعی می کردم با او صحبت کنم ولی بسیار ساکت، متواضع، کم ادعا و حساس بود. بار اولی که با لنگ آب نیم داغ روی سرش ریختم فریادی کشید. از آن پس اول با دست آب را امتحان می کرد و بعد اجازه می داد آن را روی سرش یا تنش بریزم. نه سفید آب مصرف می کرد، نه سدر، نه کتیرا و نه سنگ پا، فقط با صابون آشتیانی او را می شستم. در مقابل کیسه کشتی خیلی حساس بود. تأکید می کرد که کیسه را آرام روی بدنش بکشم. همیشه عجله داشت و می خواست هرچه زودتر کار حمام تمام شود. بعداً دانستم او نویسنده است و از آن پس وقتی وارد نمره حمام می شدم بیشتر به او احترام می گذاشتم. خیلی سعی می کردم یک جوروی او را به حرف بکشانم ولی موفق نمی شدم. بالاخره یک روز دل به دریا زدم و گفتم: آقای صادق خان هدایتی! درست است که من دهاتی بی سوادم اما بالاخره شما با ما یک حرفی بزنید و ما را راهنمایی کنید. خندید و گفت: کاشکی همه آشنایان من مثل تو ساده و بی پیرایه بودند. اینها آن قدر کثیف اند که اگر تمام دلاک های شهر جمع شوند نمی توانند چرک و کثافت ایام را از وجودشان پاک کنند. من چه راهی را می توانم به تو نشان بدهم؟! ... خودم دربدر در میان دیو و ددها دنبال انسانی می گردم که مرا راهنمایی کند. پرسیدم: آقا صادق شما این همه سواد را از کجا آورده اید؟ خنده متواضعانه ای کرد و گفت: باید از دکتر خانلری پرسید! (۳) من منظورش را نفهمیدم. گفتم: کاشکی من هم یک نویسنده بودم! این بار خندید و جواب داد: کاشکی من هم یک دلاک بودم.

البته بعد از آن که کار من تمام می شد انعامی هم حمام زرنگار در دروازه دولت بود. من خودم از همین حمام بسیار استفاده کرده ام. جامعه دار این حمام آقایی بود به نام حاجی خان. او تقریباً تمام اعضای خانواده من را می شناخت و با توجه به روابط حسنه فیما بین، ملاحظه ما را می کرد. هنگام ورود به حمام باید از حاجی خان برگه شماره می گرفتی و به انتظار می نشستی. هر نمره خصوصی که خالی می شد حاجی خان با صدای بلند شماره را طبق نوبت فریاد می زد و دارنده شماره به داخل نمره می رفت. قبل از ورود به نمره، حاجی خان برگ شماره را می گرفت و پشت آن ساعت ورود مشتری را می نوشت تا بر مبنای مدت استفاده از نمره، از مشتری پول دریافت کند.

حاجی خان بالای سرش شعری نوشته بود به این مضمون: هر که دارد امانتی موجود بسپارد به بنده وقت ورود نسپارد اگر شود مفقود بنده مسئول آن نخواهم بود.

فرد شوخ طبعی هم زیر آن نوشته بود:
گر تقصیر کنی و گر فریاد
گر به را جوجه پس نخواهد داد!

القصد صادق هدایت هم کیفی بر می داشت و بساط حمام خود را که بسیار مختصر بود در آن می گذاشت و می رفت حضور حاجی خان. حاجی خان به او یک شماره می داد و صادق آن قدر به انتظار می نشست تا نوبتش بزرسد و به داخل نمره برود.

در آن ایام معمولاً یک دلاک برای شستشو مشتری به داخل حمام فرا خوانده می شد. بعضی ها دلاک های خاصی را می خواستند و بعضی دیگر چون صادق هدایت برایشان فرقی نداشت مشهدی رمضان بیاید یا مشهدی شعبان.

حال با شناختی که از دلاک های این حمام داشتم با اجازه حاجی خان و دلاک ها، مجسم می کنم که دلاک صادق هدایت هم که دیده درباره این مشتری چه های و هوئی برپا شده و چه کتاب ها و خاطره ها و نظریه ها و قصه ها نوشته اند هوس می کند خاطرات خود را از داشتن هفته ای یک بار جلسه حمامی با صادق هدایت به رشته تحریر در آورد:

نام من گل بیو است. گل بیوی قادی کلاهی اصل فرد مازندرانی. حقیقت آن است که من برای کار آمدم تهران. هیچ کاری نمی دانستم و سواد درست و